

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

گفتگو از آیه نفی سبیل

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آباءه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا

فاله یحکم بینکم یوم القیامة ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا....گفتیم که این آیه را انتخاب می کنیم برای روش شناسی کار؛ که یک محقق در بحثی موفق از آیات الاحکام چه کار باید بکند. عرض کردیم ابتدا باید مفردات دلیل را بررسی کند. من هفته گذشته عرض کردم : این آیه، تا چه پایه در طول تاریخ از آن استفاده شده، گاهی بجا و گاه نا بجا.... ما گاه ممکن است قاعده نفی سبیل را بحث می کنیم، چون داریم قواعد فقه را بحث می کنیم؛ و یکدفعه از آیه ای که گفته شده از آن نفی سبیل در می آید، بحث می کنیم چون بحث ما آیات الاحکام است. همان طور که کتاب فقه و حقوق قراردادهای، آن هم آیه محور است و دلیل محور است؛ این دو با هم فرق دارد: قاعده محور، دلیل محور.... بین بحث قاعده و دلیل، عام و خاص من وجه است. که اگر احیانا توجیه نیستید، اول این کتاب مراجعه کنید.

سوال این است که شما باشید و این آیه، شما چگونه بحث می کنید؟

لن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا مجموعا ما باید هفت مفرد را بررسی کنیم، ببینید در بررسی این گونه مفردات، بهترین کتابی را که می توانید سراغ بگیرید، مغنی است. یا مغنی الادیب یا مغنی اللیبیب؛ البته کلماتی که در نحو نقش دارد. نه کلمه ماء یا زکات یا خمس... در کلمه لن میدانید گفته شده حرف نصب و نفی و استقبال؛ یک بحثی که هست، این که آیا، تأیید یا نفی آید هم از آن استفاده می شود. اگر گفتیم که تأیید و تأکید، جزء معنای لن هست، و مثلا فرقی با لا در همین تأکید و تأیید هست، میدانید اثر خودش را کجا می گذارد؟ جایی که وقتی قانون نفی سبیل را از این آیه در می آوریم، دیگر استثنا از این قاعده، را حث نیست. اگر کتاب را داشته باشید، ص 414، آخر صفحه، پذیرش یا عدم پذیرش تأکید و تأیید در نفی به لن، اثر خود را در مبحث چهارم می گذارد. با این توضیح که بنا به انگاره پذیرش، شدت تأیید به لن، استثنا پذیر شدن مفاد آیه در ضیق و شداد قرار می گیرد. و بنا بر عدم پذیرش آن، راحت تر می توان به استثنای پذیری مفاد آیه، (اگر بحث ما آیه باشد) و قاعده، رای داد. از یک نکته ادبی، داریم یک حکم شرعی استنباط می کنیم.

کلام دوم، یجعل است؛ میدانید که یجعل گاهی در تکوین به کار می رود، به معنای خلق.... البته شاید غالبا جعل را به معنای جعل تشریحی به کار می رود، مثل این که بگویند، خدای متعال وجوب نماز را جعل کرد. یا حرمت زنا را جعل کرد. باید در آیه بررسی کنیم که آیا، جعل تکوینی است یا تشریحی است یا هر دو هست... هر دو را هم دقت کنید؛ هر دو به نحو جامع، اگر بتوان جامع تصور کرد؛ یا مجموع یعنی هر دو؛ که بشود استعمال در دو معنا؛ لذا اگر ص 415 در اختیارتان باشد، درباره یجعل در آیه سه احتمال را قائل است. جعل تکوینی و جعل تشریحی، جامع یا مجموع هر دو؛ این باعث می شود که ما فرق بگذاریم بین جامع و مجموع؛ مثلا در آیه: لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل؛ این با بای مقابله است، یک جور معنا می دهد، بای سببیت هست، جور دیگری معنا میدهد؛ یا این که در هر دو استعمال شده است. به نحو مشترک معنوی، جامع اگر بتوان تصور کرد؛ یا به نحو مشترک لفظی مجموع؛ در آیه و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان؛ لا برای حرمت است؛ برای کراهت است؛ برای هر دو به نحو جامع؛ برای هر دو به نحو مجموع؛ از این هاست که تفاوت می کند، اتفاقا این دو مثالی را که زدم هر دو را ما در کتاب داریم؛ یکی را ذیل آیه لا تاكلوا داریم؛ یکی را در ذیل آیه لا تعاونوا داریم. و آن جا اثرش را ببینید. این جا هم همین طور هست؛ ولی خوب الان موضع نمی گیریم. طرح احتمال می کنیم؛ طرح موضع مربوط به دلالت تصدیقی است. در مغنی خواندید بیش از بیست معنا،

جناب ابن هشام، برای لام بیان می کند.

این تعداد معنا، بر اساس ادبیات کوفه است؛ در ادبیات بصره، مثل سیبویه برای حروف این قدر معنا درست نمی کنند؛ من اگر به شما بگویم به عنوان کسی که بی خبر نیست؛ ما چون ادبیاتمان براساس کتاب مغنی اللیبب یا مغنی الادیب؛ و این ها شکل گرفت ما با نحو کوفه بزرگ شدیم. مثلاً ابن هشام برای باء، 14 معنا ذکر می کند. ولی یک دفعه می گوید سیبویه یک معنا را گفته است. این ها معتقد بودند که حروف را باید یک معنا سه معنا و ... بیشتر معنا نکنیم، در واقع بقیه را تضمین کنیم. یعنی اگر آمد گفت: فخرج فی زینته؛ اشکال ندارد شما فی را به معنای مع بگیرید. یعنی قارون با طلا با الماس با زینتش و ... خارج شد. منتها می خواهد بگوید خرج و د رخرج معنای غوطه ور شدن هم ریخته است. اصلاً هارون در هاله ای از زینت ظاهر شد. در این جا ممکن است لام به معنای اختصاص، یا استحقاق که بعد با لن، می شود نفی اختصاص، نفی استحقاق، یا نفع؛ چون لام برای نفع هم می آید. ... بیان نفع.... بیان ضرر. ما یک زمانی این را انکار می کردیم ولی دیدم این قدر در کلام عرب آمده، دیدم نمیشود، غیر این را تصور کرد.... یوم لک و یوم علیک و امثال ذلک... این جا، قهراً تملیک معنا ندارد.... خداوند برای کافران قرار نداده که بر مؤمنان تسلط و سبیل داشته باشند؛ راهی را مخصوص کافرین؛ حق کافرین... یا اصلاً بگویم نفع باشد؛ ممکن است خدای متعال سبیل تسلط مؤمنان بر کافران را قرار دهد، اما تسلط و سبیل کافران بر مؤمنان را قرار نداده است. میدانید نتیجه چه می شود؟ اگر لام اختصاص یا استحقاق باشد، معنایش این است که کفار راهی ندارند بر مؤمنان. چه به نفعشان باشد یا به ضررشان. ولی اگر لام نفع باشد، یعنی سبیلی که به نفع کفار باشد، نفی شده است. اما اگر سبیل باشد، اما به نفع مؤمنین باشد؛ اگر کارشناسانی بیابند و نفت یا طلای کشوری را استخراج کنند، ممکن است تسلط پیدا کنند، اما به نفع کشور است. این مضمون را آیه در بر نمی گیرد چون می گوید به نفع کفار نباشد. اما اگر به نفع مومنین باشد، اشکال ندارد.

چهارمین جزء این کلام، کافرین.... وقتی قرآن را نگاه می کنیم، انسانها را تقسیم می کند به مؤمن، مسلم، کافر، مشرک، منافق و .. یعنی شما، این ها را از قرآن در می آورید. ما نه بچثمان معرفتی و معارفی است؛ ما می خواهیم در آیه ببینیم. مسلم این است که آیه کفار را در بر می گیرد. مثل یهود، نصارا، بودیست، هندویست، ماتریالیست و امثال ذلک... اما آیا کسانی که محکوم به نجاستند! مثل نواصب باید دید آیه این ها را در بر میگیرد یا نه. که در این جا شیخ انصاری معتقد است که در بر میگیرد.... «ان الظاهر من الکافر کل من حکم بنجاسته ولو انتحل الاسلام کالنواصب والغلاة و المرتد و المشبهة.... به نظر ما قرآن، در این آیه قبل و بعدی هم دارد، الذین یتربصون به ... فان کان لکم فتح من الله قالوا الم نکن معکم و ان کان للکافرین نصیب قالوا الم نستحوذ علیکم و نمنعکم من المومنین ... بعد قرآن می گوید: فانه لکم فتح من الله قالوا الم نکن معکم و ان جعل الله للکافرین علی المومنین سبیلاً... میگویم کجای آن غلاة را در بر میگیرد کجا خوارج را در بر میگیرد؟ کجا نواصب را در بر میگیرد؟ قرآن در این آیه از منافقینی یاد می کند که می روند سراغ کافران و از کافران سهم خواهی می کند، بعد قرآن می فرماید حساب کافران با ما، این آیه بیشتر در رابطه با قیامت است؛ که کافران هیچ راه تسلطی بر مؤمنان ندارند. به نظر می رسد تفسیر جناب شیخ اعظم از کافرین، ایشان از کتاب الطهارة برداشته و آورده است. فارغ از این که اقتضای آیه چیست. یک چیز من به شما بگویم: اعزه که در خدمت قرآن هستید، باید وقتی یک آیه را مد نظر قرار میدهیم، سیاق را هم مد نظر قرار دهیم. و اما «علی» ابن هشام به اسمی و حرفی آن را تقسیم می کند؛ علی اسمی من علیک ... یا من فوقک که گفته اند اسم است؛ و علی حرفی؛ بعد برای علی حرفی طبق نحو کوفه، نه تا معنا را می گوید ما در سلسبیل معنای جدیدی بر ای آن پیدا کرده ایم مثل احاطه؛ من معتقدم که در قرآن، علای احاطه کمتر از استعلا نیست؛ بطوف علیهم ولدان مخلدون؛ طاف علی اللیبب؛ این جا آیا علای استعلاست؟ نه یعنی حول... بطوف علیهم ولدان مخلدون؛ یعنی دور این ها حلقه زده اند. و احاطه دارند بر بهشتیان؛ این جا، آن چه مناسب است، استعلاست؛ که بگویم کافرین مستعلی باشند بر مؤمنین. اگر به جعل متعلق باشد، بیشتر به معنای ضرر هست. جعل سبیل به نفع کافرین، به ضرر مومنین، خدا قرار نداده است. این جا، همه متعلق به جعل می شود. و بعد هم منفی می شود. آن وقت ثمره اش هم میدانید که چه می شود؛ اگر استعلا باشد، یعنی سلطه ولو به نفع مسلمین باشد. ولو کشور را آباد کند، ولی اگر برای ضرر باشد، یعنی به ضرر مؤمنین باشد و به نفع آنها باشد ولی اگر نه؛ بُرد بُرد است؛ آنها سهم خودشان را میبرند و برای خدا کار نمی کنند ولی مسلمانها می برند این ها نمی توانند معدنشان را استخراج کنند، مگر این که از آن ها کمک بگیرند؛ نمی توانند در علم، خودشان به روز کنند؛ یا باید دانشجو بفرستند، یا این که باید استاد دعوت کنند بیاید. طبعاً این ها یک تسلط

هایی هم دارد؛ ولی در هر حال به نفع است. این دیگر شامل نمی شود. چون ضرر باشد، آیه دارد نفی می کند، تازه اگر بپذیریم احاطه آیه را بر قاعده... این ها بی را که من می گویم می خواهم روش کار را یاد بگیریم. و از این جا معلوم می شود که ادبیات چقدر نقش در فقه دارد. من خیلی بدم می آید که برخی که به نحو می رسند، فکر می کنند که علم نحو، علم اعراب است. می گوید حالا این بخوان یا آن، مگر چه می شود؟ گاهی هم اینها را امیربند سر کلاس های حوزه علمیه؛ این هایی که عذرشان، جهلشان است. بعد این ها می خواهند مربی طلبه ها شوند. بعد هم ما یک علم اعراب داریم، که کتاب سیوطی برای آن نوشته شده است. یا کتاب الفوائد الضیائیة معروف به جامی برای آن نوشته شده... اما یک علم المفردات داریم؛ که موضوع ما علم المفردات است؛ یکی از آقایانی که روی این دو کتاب فقه و حقوق قراردادهای، کار کرده بود، می گفت که این دو کتاب مشخص میکند که ادبیات چقدر لازم است که انسان توجه کند.

للكافرين على المؤمنين؛ آیا مومن به معنای شیعه امامی هست؛ میدانید که امروزه در فقه ما، وقتی می گویند مؤمن یعنی شیعه دوازده امامی... حتی مطلق شیعه را هم در بر نمی گیرد. اگر می گویند که غیبت مومن حرام است؛ یعنی شیعه دوازده امامی؛ مگر این که قرینه بیاورند. ولی ما با یک متنی مربوط به 1440 سال قبل مواجه هستیم، باید دید منظور قرآن، از اصطلاح مؤمن چه بوده است. ببینید (از ص 419 از کتاب فقه و حقوق قراردادهای) این را هم من به شما بگویم، فارغ از درس؛ خیلی خوب بود که راجع به چنین موضوعاتی کار میشد. مثلاً وقتی قرآن، می گوید: مسلم، آیا مرادش یعنی مسلمان کامل؟ که به نظر ما مسلمان کامل، شیعه هست. اندیشه اول این است که مسلمانان را در بر میگیرد و نه فقط مسلمان امامیه.. و تقسیم مسلمانان به امامی و غیر امامی، شیعه و غیر شیعه بعد از نزول آیات رخ داده است. و هر چه هم که جلوتر می رویم... خود همین واژه شناسی ایمان و مؤمن، اسلام و مسلم، در قرآن، در روایات، در کلمات فقها، در قرون مختلف، با احکامی که دارد، بسیار ارزشمند است. این بیان، هر مقرر به شهادتین را در بر میگیرد. برخی هم می گویند اسلام با ایمان متفاوت است؛ قالت الاعراب آمنا؛ قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا... سومی هم هست که میگوید این دو مقوله از همان صدر اسلام، یکی بوده است. متفاوت بوده اند؛ واحدانانگاری مفهوم اسلام و ایمان، چه در زمان آیات چه بعد از آن، باوری فاسد است. واقع این است که این دو وحدت مفهومی دارند. که در کتاب صفحه 420 و 421 ببینید. همه این بزرگواران کارشان راست ناقص است. یعنی تتبع کردند، شاهد هم آوردند، اما ناقص بی تردید معنای اسلام و ایمان، یا مؤمن و مسلمان در لغت، و عرف عرب متفاوت است. اسلام به معنای تسلیم و ایمان به معنای تصدیق و باور است. تعدد مفهومی این دو آیه هم از قرآن در می آید. ان المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات.... قالت الاعراب آمنا... اینها همه درست، اما وقتی اسلام می آید به مرور اسلام کامل می شود نه اسلام و یک چیز دیگر؛ تا وقتی ولایت امیرالمؤمنین اعلان نشده بود، اسلام اقرار و شهادتین بود، اما همین اسلام بسط پیدا می کند، ولایت هم می آید جزء آن، ولایت، اسلام به علاوه یک چیز دیگر نیست؛ اسلام در مرحله آخر که گسترده می شود، ولایت هم جزئی از آن می شود. نه این که چیزی به اسلام اضافه شود، در واقع اسلام باز شد. لذا اگر پیغمبر از لفظ مومن استفاده می کرد، منظورش شیعه نبود؛ اما وقتی اعمال ولایت می شود، توسعه پیدا می کند، لذا من این جا گفته ام که اسلام از اقرار به شهادتین شروع می شود، و تا مراحل عالی تسلیم پیش می رود. در هر مرحله هم اطلاق اسلام، حقیقت هست نه مجاز... ایمان نیز از تصدیق به خدا شروع می شود. تا مراحل عالی تسلیم پیش می رود. بر همه این ها هم اطلاق ایمان می شود، و از آن جا که دین اسلام یک مجموعه است و التقاط و تبعیض هم در آن راه ندارد، مسلم و مومن کسی است که به مجموعه این دین باور داشته باشد؛ بنابراین نباید بگویم چون این آیه، صدر اسلام بوده است، فقط مقرر به شهادتین را میگیرد؛ بلکه این آیه قالت الاعراب... زمان پیغمبر، فقط مقرر به شهادتین را در بر میگرفت. ولی وقتی آیه ولایت صادر می شود، کسی که این مجموعه را قبول دارد، شامل می شود.

و اما راجع به سبیل؛ سبیل یعنی راه، این جا مراد همان سلطه است. در مدلول تصدیقی آیه، سبیل به معنی حجت و برهان هم آمده است. این را در صفحه 427 ببینید. معنایی غیر محسوس از آن، اراده شده است؛ و این جا معنای غیر محسوس، همان سلطه است. در فارسی هم می گوئیم دشمن راه پیدا کرد، یعنی مسلط شد. یا فلان رژیم راه داد دشمن را؛ یعنی دشمن را بر منافع کشور مسلط کرد؛

الحمد لله رب العالمین